

غار بتخانه: شواهدی نو از جوامع کوچ‌رو در زاگرس مرکزی از نیمه‌ی هزاره‌ی چهارم ق.م. تا پایان عصر مفرغ، کوه‌دشت، لرستان

کمال‌الدین نیکنامی

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

محمدامین میرقادر *

دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دانشگاه تهران

m.a.mirghaderi@ut.ac.ir

مرتضی گراوند

دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دانشگاه تهران

شناسه‌ی دیجیتال (DOI): 10.22084/NBSH.2018.9235.1411

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۳۰

(از ص ۴۷ تا ۶۴)

چکیده

سال‌ها از آغاز پژوهش‌ها پیرامون جوامع نیمه‌یکجانشین در خاور نزدیک و به‌خصوص در زاگرس مرکزی می‌گذرد. این پژوهش‌ها شامل مطالعات قوم‌شناسی، مردم‌شناسی و نیز مطالعات باستان‌قوم‌شناسی می‌شود. این پژوهش‌ها اطلاعات مفیدی پیرامون ساختار فرهنگی جوامع نیمه‌یکجانشین زاگرس مرکزی در اختیار پژوهشگران قرار داده است. با این وجود بازسازی الگوهای فرهنگی جوامع نیمه‌یکجانشین در ادوار گذشته به دلیل دشواری شناسایی محوطه‌های مرتبط با این نوع از معیشت بسیار دشوار است. از این‌رو استفاده از راهبردهای ویژه در کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی بسیار ضروری است. در این میان غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای که دربردارنده‌ی شواهدی از سکونت‌های کهن هستند، می‌توانند درک ما را از الگوهای معیشتی و ساختارهای فرهنگی آن‌ها افزایش دهند. شناسایی این استقرارگاه‌ها به مراتب ساده‌تر از محوطه‌های باز بوده و متحمل آسیب‌های کمتری نسبت به محوطه‌های باز هستند. غار بتخانه نیز از جمله این غارهاست که احتمالاً بازتاب‌دهنده‌ی زوایایی از ساختار فرهنگی نیمه‌یکجانشینی در زاگرس مرکزی است. این غار در ۲۱ کیلومتری جنوب شرقی شهر کوه‌دشت و یک کیلومتری شرق روستای دم‌چهر قرعلیوند، در غرب استان لرستان قرار دارد. در پی ساماندهی این غار در سال ۱۳۸۷ ه.ش. شواهد حضور ساکنینی از هزاره‌ی چهارم تا دوران تاریخی آشکار گشت. همچنین وجود بقایای متعدد استخوانی انسان، بزسانان، اسب‌سانان، خرگوش و... نیز مشاهده شد. هر چند نهشته‌های فرهنگی این غار بر اثر حفاری‌های غیرمجاز کاملاً جابه‌جا و به هم ریخته شده بود و عملاً فرایند لایه‌نگاری را غیرممکن می‌ساخت، با این وجود به دلیل اهمیت یافته‌های این غار و همچنین موقعیت مهم این غار در محدوده‌ی شهرستان کوه‌دشت، تمامی یافته‌ها جمع‌آوری و مستند شد. در این مقاله علاوه بر معرفی یافته‌های فرهنگی این غار و گاهنگاری نسبی یافته‌ها، تلاش می‌شود مروری تحلیلی بر کاربری این غار از نیمه‌ی دوم هزاره‌ی چهارم ق.م. تا پایان عصر مفرغ با توجه به شواهد موجود داشته باشد.

کلیدواژگان: جوامع کوچ‌رو، غار بتخانه کوه‌دشت، زاگرس مرکزی، مس‌وسنگ جدید، عصر مفرغ میانی و جدید.

مقدمه

زاگرس مرکزی به عنوان یکی از غنی‌ترین مناطق در باستان‌شناسی خاور نزدیک در دوره‌های مختلف مورد توجه باستان‌شناسان بوده است. تحولات فرهنگی طی دوره‌های مختلف پیش از تاریخی، تاریخی و اسلامی به طور چشمگیری در بقایای فرهنگی این منطقه خودنمایی می‌کند. ساختار جغرافیایی منحصر به فرد این منطقه (Oberlander, 1965: 12) را می‌توان از دلایل شکل‌گیری فرهنگ‌های متنوع از حیث ساختارهای فرهنگی و معیشتی دانست؛ به عبارت دیگر سلسله چین‌خوردگی‌های زاگرس مرکزی نقش مهمی در سازماندهی شیوه‌های معیشتی ساکنان دشت‌های میان‌کوهی زاگرس داشته است. از منظری دیگر این منطقه به عنوان پلی ارتباطی میان دشت‌های پست میانرودان و نیز مرکز فلات ایران، شاهد حضور فرهنگ‌های متنوع در دوره‌های زمانی مختلف بوده است. بر همین اساس است که پس از سال‌ها از سفر تحقیقاتی استین در دهه‌ی ۱۹۳۰ م. (Stein, 1940) تا به امروز همواره مورد توجه باستان‌شناسان بوده است. دشت کوه‌دشت نیز از این قاعده مستثنی نیست. برای نخستین بار اشمیت در سال ۱۹۳۴ م. در خلال یک بازدید هوایی، دشت کوه‌دشت را بررسی نموده و سپس از این غار بازدید کرده است (Schmidt, 1940). استین نیز در سال ۱۹۳۶ م. (Stein, 1940) و گاف در سال ۱۹۶۳ م. (Goff, 1966, 1971, 1980) دشت کوه‌دشت را مورد بررسی قرار می‌دهند. از اولین محوطه‌های کاوش شده در کوه‌دشت نیز می‌توان به چیاپهن (Stein, 1940: 261) و سرخ‌دُم (Schmidt, 1938 & Dayson, 1973) اشاره کرد. دوره‌ی جدید فعالیت‌های باستان‌شناختی در ناحیه‌ی کوه‌دشت در اوایل دهه‌ی ۶۰ م. با احداث جاده‌ی شاه‌آباد به ملاوی آغاز شد که دقیقاً از شهر کوه‌دشت عبور می‌نمود. محمود آرام به عنوان نماینده و بازرس اداره‌ی کل باستان‌شناسی ایران و ملدگارد در سال ۱۹۶۲ م.، مسیر این جاده را مورد بازدید مقدماتی قرار داد و از کوه‌دشت، غار قارعلیوند (غار بتخانه)، قبرستان سُرخ‌دم و تپه‌ی ابوالوفا و دیگر نقاط باستانی بازدید به عمل آورد (Meldgard et al., 1964). پس از آن در سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ م. نیز دشت‌های بلوران، طرهان و کوه‌دشت مجدداً بررسی گردید و شواهدی از هزاره‌ی چهارم تا دوم ق. م. شناسایی می‌شوند (Meldgard et al., 1964; Thrane, 1964). در سال ۱۹۶۳ م.، کلرگاف مید باردیگر مناطقی که هیأت‌های قبلی بررسی کرده بودند را با پوشش بیشتری بررسی کرد که در نتیجه‌ی آن گاف نمونه‌های متعدد سفالی را از تپه‌های چیا زرگران، چیا پهن و بلوران، جمع‌آوری و آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. گاف همچنین به توصیف دره‌ی کشماهور و صخره‌های منقوش در انتهای دره‌ی دیالی کوه‌دشت که با گِلِ اُخرای قرمز، نقاشی شده‌اند، پرداخت (Goff, 1971). در سال ۱۹۶۹ م.، چارلز برنی در کوه سرسورن ناحیه‌ی کوه‌دشت به شناسایی و بررسی محوطه‌های باستانی پرداخت. وی در چهار محوطه‌ی نومکشوف میرملاس، برداسپید و هومیان I و II در ارتفاعات کوه‌دشت گمانه‌زنی نمود و در نتیجه‌ی آن پژوهش، پناهگاه صخره‌ای هومیان به دوره‌ی پارینه‌سنگی تعلق یافت (Burney, 1969, 1970). در سال ۱۳۴۱ ه.ش. محمود آرام از بخش‌های سرطرهان، کوه‌دشت

و بلوران بازدید به عمل آورد، پس از او در سال ۱۳۴۸ ه.ش. محمدرحیم صراف از رومشگان و غار دوشه در یک بازدید مقدماتی به تهیه‌ی گزارش پرداخت. در همین سال حمید ایزدپناه از غارهای منقوش میرملاس و دوشه را بازدید کرد (ایزدپناه، ۱۳۶۳: ۳۳۱). پس از انقلاب نیز بررسی‌ها و کاوش‌های متعددی در این منطقه توسط باستان‌شناسان ایرانی انجام شد (معتمدی، ۱۳۶۸، ۱۳۷۹؛ شیشه‌گر، ۱۳۸۴؛ مرادی، ۱۳۸۶؛ عبدی، ۱۳۸۹). سرانجام باتوجه به اهمیت این غار و به دلیل تخریب توسط حفاران غیرمجاز در سال ۱۳۸۷ ه.ش. وضعیت این غار ساماندهی شد و بقایای فرهنگی آن مورد بررسی قرار گرفت.^۱ در این مقاله تلاش داریم تا با رویکردی تحلیلی به تفسیر یافته‌های فرهنگی این غار در این بازه‌ی زمانی (اواخر هزاره‌ی چهارم ق.م. تا اواسط هزاره‌ی دوم ق.م.) بپردازیم.

کوچ‌روی و نیمه‌یکجانشینی در زاگرس مرکزی

پیرامون جوامع کوچ‌نشین در غرب ایران از قرن ۱۹ ق.م. شواهد قوم‌نگاری و مشاهدات شخصی از ریشه‌ی عمیق این نوع از معیشت در ارتفاعات زاگرس اشاره دارد (Al-den 2015: 996; Hole, 1978; Edelberg, 1966; Feilberg, 1944; Mortensen, 1993) شاید بتوان گفت که اولین شواهد مربوط به نیمه‌یکجانشینی در غرب ایران به واسطه‌ی کاوش‌های باستان‌شناسی هیأت بلژیکی به سرپرستی لویی واندنبرگ در خلال سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۷۹ ق.م. در پشتکوه لرستان به دست آمد (Vanden Berghe, 1973). او در قبوری مربوط به هزاره‌ی پنجم و چهارم ق.م. آن‌ها را به جوامع کوچ‌رو نسبت می‌دهد، نظری که مورد پذیرش برخی از باستان‌شناسان قرار گرفت (Hole, 2010; Wright, 1987; Alizadeh, 1978, 1979, 1974). کاوش‌های صورت‌گرفته در قبور دم‌گر پرچینه، هکلان، و رکبود و گل‌نثار که متعلق به هزاره‌ی سوم ق.م. هستند نیز این نظرات را برای تداوم این شیوه‌ی معیشت در زاگرس مرکزی تقویت کرد (Haerink & Overlaet 2006, 2008; Vanden Berghe 1975a, 1975b). این قبور به دلیل عدم شناسایی ارتباط با محوطه‌های یکجانشین، به عنوان قبرستان عشایر کوچ‌رو تفسیر می‌شوند. تپه‌ی گیان در دشت نهاوند نیز از این قاعده مستثنی نیست. این محوطه نیز که در عصر مفرغ دارای قبور فراوانی است به اقوام کوچ‌رو منتسب می‌شود (Ghirshman, 1935). بر خلاف آنچه در مورد این جوامع مبتنی بر وابستگی اقتصادی آن‌ها به جوامع یکجانشین ساکن در دشت‌های پست پنداشته می‌شود، آلدن، علیزاده و سامنر از نقش گسترده‌ی این جوامع در شکل‌گیری اتحادیه ایلام در فارس و زاگرس صحبت به میان می‌آورند و معتقد هستند که قدرت اقتصادی جوامع تماماً کوچ‌رو عامل بروز چنین اتحادیه‌هایی شده است (Alizadeh, 2010; Alden, 1986; Sumner, 2009). پاتس نیز دو فرض را برای حضور جوامع کوچ‌رو در پیشکوه مطرح می‌کند؛ وی در یکی از فرضیاتش معتقد است که شباهت‌های سفالی میان سرزمین‌های پست میانرودان و خوزستان با یافته‌های سفالی موجود در ارتفاعات می‌تواند دلیلی بر ارتباط این دو منطقه باشد، هر چند که این فرض را ضعیف می‌انگارد (Potts, 2013: 20)؛ برای مثال، ارتباط میان زاگرس مرکزی و میانرودان

هم‌زمان با دوره‌ی عبید براساس یافته‌های سیاه‌بید، چغاماران و طاهرباد بسیار مشهود است (Weeks et al., 2010). بهتر است برای درک بهتر این پدیده، ابتدا تعریفی جامع از آن داشته باشیم. فرهنگ *واژگان آکسفورد* در مورد تعریف کوچ‌روی تعریفی جامع ارائه می‌دهد: «شماری از مردم که از یک مکان به مکان دیگر به منظور یافتن مراتع سرسبز برای حیوانات خود سفر می‌کنند و خانه‌ی دائمی ندارند» (Hornby, 1995: 786)؛ اگرچه این تعریف، تنها برای خاور نزدیک نیست اما به نظر می‌رسد کامل‌ترین تعریف باشد. این شیوه به‌عنوان شیوه‌ی ثانویه امرار معاش معرفی می‌شود (Cribb, 1991a; Cribb, 1991b; Edelberg, 1966: 67). براساس تعریف گفته شده از جوامع کوچ‌رو، آن‌ها مدام در مسیرهایی مشخص در حال حرکت هستند. همین ویژگی باعث شده است تا شناسایی استقرارگاه‌های این جوامع بسیار دشوار باشد (Cribb, 1991a; Cribb, 1991b; Edelberg, 1966). با این حال فرانک هول باتوجه به ساختار فرهنگی و معیشتی جوامع نیمه‌یکجانشین چندین ویژگی مهم را برای شناسایی محوطه‌های مربوط به جوامع نیمه‌یکجانشین معرفی می‌کند (Hole, 1978, 1979). ویژگی‌هایی نظیر نزدیکی به راه‌های ارتباطی، نزدیکی به مراتع بدون توجه به منابع آب دائم، مانند رودخانه‌ها و نیز زمین‌های قابل کشت. چنین مکانی معمولاً دورتر از محدوده زمین‌های کشاورزی است، جایی که به راحتی بتوانند چادر خود را برپا و گله‌ها را برای چرا به مراتع ببرد بدون آن‌که مزاحمتی برای روستاییان داشته باشد. البته نباید به اندازه‌ای که دور باشد که برای مبادله کالاها با روستاییان مخصوصاً برای تبادل کالاهای فاسد شدنی و لبنیات که مشکلی ایجاد شود. باتوجه به تعریف بالا یک استقرارگاه نیمه موقت بایستی شواهدی از یک استقرار فصلی و موقت را داشته باشد، مانند ضخامت کم نهشته‌ها و وجود بقایای معماری موقت که با حداقل کار و زمان ساخته می‌شوند. ما در بررسی یافته‌های فرهنگی چنین محوطه‌هایی انتظار مواجه با دست‌ساخته‌هایی هستیم که نشانگر تولیدات خانگی باشند، بقایایی که نشانگر تولید، آماده‌سازی و ذخیره مواد غذایی و سایر دست‌ساخته‌های خانگی داشته باشیم (Hole, 1980).

اگر باستان‌شناسان پیشنهاد هول را بپذیرند، شناسایی محوطه‌های این چنین، بسیار دشوار خواهد بود، و نیازمند بررسی‌های دقیق باستان‌شناسی و نیز شناخت کامل راه‌های حرکت کوچ‌روها است (Petrie, 2013a: 404). پاتس نیز شواهد را برای حضور جوامع کوچ‌رو در زاگرس مرکزی را بسیار اندک می‌بیند (Potts, 2014). او با رد شواهد باستان‌شناسی و قوم باستان‌شناسی موجود، ظهور چنین جوامعی را به دوران اسلامی منتسب می‌کند (Potts, 2013, 2014)؛ اما به نظر می‌رسد با مطالعه‌ی جوامع کوچ‌رو امروزی ساکن در زاگرس و همچنین مطالعات قوم باستان‌شناسی می‌توان دریافت که کوچ‌روی از همان آغاز اهلی‌سازی دام و گیاه، بخشی از اقتصاد معیشتی زاگرس مرکزی بوده است (Alden, 2015: 997). با این وجود باستان‌شناسان بهتر است در انتساب یک محوطه یا قبرستان به جوامع کوچ‌رو دقت لازم را داشته باشند. نکته‌ای که در این مجال باید به آن توجه کرد این است که وقتی پیرامون چنین جوامعی صحبت می‌شود باید به دوگانگی‌هایی که این ماهیت جوامع

نیمه یکجانشین می‌توانند از نظر معنایی در ذهن ما به وجود بیاورند توجه داشته باشیم؛ کوچ‌روی در برابر روستانشینی، چراگردی در برابر کشاورزی و یا زندگی در ارتفاعات در برابر زندگی در دشت‌های پست و هموار. با این تفاسیر به نظر می‌رسد که بهتر است به جای استفاده از واژه‌ی «عشایر چراگرد»^۲ یا «عشایر کشاورز»^۳ از واژه‌ی «چوپانان کشاورز-چراگرد»^۴ استفاده کنیم (Petrie, 2013b: 450) و سپس باتوجه به ویژگی‌های آن و میزان وابستگی آن به هر یک از عوامل محیطی برای بازسازی ساختار معیشتی آن‌ها تلاش شود (میرقادی و همکاران، ۱۳۹۲؛ Abdi, 2003). در ادامه با ارزیابی موقعیت و خصوصیات این غار، بررسی مواد فرهنگی یافت شده و ارائه‌ی گاهنگاری نسبی برای آن‌ها، تلاش می‌شود دورنمایی از آن‌چه در این غار رُخ داده است، ترسیم شود.

دشت کوه‌دشت در اواخر هزاره‌ی چهارم ق.م.

کاوش‌های گودین را می‌توان پایه و اساس گاهنگاری غرب ایران در نظر گرفت (Young, 1969; Young & Levin, 1974; Young, Smith, 1966)، اما به نظر می‌رسد در طول هزاره‌ی چهارم ق.م.، برخلاف دشت کنگاور و دشت‌های شرقی لرستان، در غرب لرستان می‌توان سنت‌های بومی و غیر بومی سفالی را توأمان مشاهده کرد (Rothman & Badler, 2011: 91). بر همین اساس گاهنگاری دوره‌ی مس‌وسنگ دشت کوه‌دشت را می‌توان هم براساس کاوش‌های صورت‌گرفته در سیاه‌بید و چغاماران و هم کنگاور مورد بررسی قرار داد (Henrickson, 1983; Henrickson, 1986: 48; Levine & Young, 1985; rickson, 1985). تاریخ پیشنهادی برای مس‌وسنگ جدید زاگرس مرکزی ۳۶۰۰-۳۰۰۰ ق.م. است (Henrickson, 1983: 486).

از آن‌جایی‌که پیچیدگی‌های فرهنگی یک دوره فراتر از آن است که نام یک دوره‌ی فرهنگی را براساس نام یک محوطه به سایر مناطق جغرافیایی و همجوار تعمیم داد و بر همین اساس یک چارچوب گاهنگاری برای شناخت بهتر فرهنگ‌های فرامنطقه‌ای ایجاد شد؛ این چارچوب تحت عنوان «مس‌وسنگ جدید» یا «LC۱-۵» (Late Chalcolithic 1-5) نام گرفت (Rothman, 2001: 341; Rothman & Badler, 2011: 69). بر این اساس و باتوجه و کاوش‌های گودین، گودین VI هم‌زمان با LC2-5 است که بنای بیضی‌شکل آن، هم‌زمان با گودین VI:1a,b بوده که در این گاهنگاری هم‌زمان با LC5 است (Rothman & Badler, 2011: 70). یکی از خصوصیات LC5 در زاگرس مرکزی حضور سفال‌های لبه‌واریخته است و بر همین اساس معیاری برای گاهنگاری محسوب می‌شود. با این حال باتوجه به الگویی که در دشت کنگاور پیرامون ظهور کاسه‌های لبه‌واریخته ارائه شده است، نمی‌توان انتظار مشاهده‌ی کاسه‌های لبه‌واریخته را در همه‌ی محوطه‌های زاگرس مرکزی به‌ویژه محوطه‌های کوچک‌تر، حتی با وجود گسترش فرهنگ اوروک در غرب زاگرس مرکزی و در مسیر شاهراه خراسان بزرگ را داشت (Badler, 2002). با این حال در هزاره‌ی چهارم ق.م. هرچه به غرب زاگرس مرکزی نزدیک می‌شویم، حضور عناصر فرهنگی میان‌رودانی پررنگ‌تر می‌شود (Rothman & Badler, 2011: 91).

از سوی دیگر، الگوهای معیشتی زاگرس مرکزی طی دوره‌ی مس‌وسنگ، ساختارهای گوناگونی را تجربه کرده است (Abdi, 2003). هم‌زمان با دوره‌ی میانی مس‌وسنگ در زاگرس مرکزی شاهد افزایش چشمگیر استقرارهای یکجانشین هستیم که احتمالاً از الگویی مبتنی بر کشاورزی و دامپروری پیروی می‌کرده‌اند (Henrickson et al., 2002; Abdi et al., 2002; son, 1985). از سوی دیگر، پس از پایان این دوره شاهد کاهش بی‌سابقه استقرارها در زاگرس مرکزی هستیم. از آن جایی که کاهش جمعیت نمی‌تواند دلیلی واقعی برای چنین رویدادی باشد، به نظر می‌رسد تغییر الگوهای معیشتی رایج از یکجانشینی و کشاورزی به نیمه‌یکجانشینی دلیلی بر این مدعا باشد (Rothman & Badler, 2011). در راستای همین شواهد معتقدیم که نیمه‌یکجانشینی در دوره‌ی مس‌وسنگ در حال توسعه بوده و شواهدی یک الگوی معیشتی ثانویه و البته کارآمد را نشان می‌دهد که تا به امروز نیز نقشی مهم در ساختار فرهنگی-اقتصادی غرب ایران ایفا می‌کند (Abdi et al., 2002). شواهد باستان‌شناختی چنین جوامعی در زاگرس مرکزی طی این دوره را می‌توان در دشت‌های اسلام‌آباد غرب، هرسین و سرفیروزآباد مشاهده کرد (Henrickson et al., 2013; Niknami & Askarpour, 1974; Abdi et al., 2002; Mortensen, 1985). در این الگوی معیشتی علاوه بر سکونت‌گاه‌های موقت باز که در دامنه‌ها و در نزدیکی مراتع شکل می‌گیرند، غارها نیز مکان‌های بسیار مفیدی برای سکونت موقت هستند. در دشت کوهدشت محوطه‌های استقرار بسیار مهمی تاکنون کاوش شده‌اند که بازه‌ی زمانی هزاره‌ی چهارم تا پایان عصر مفرغ را دربر می‌گیرند. تپه‌ی چیاپهن که از نظر بازه‌ی زمانی به دوره‌ی مس‌وسنگ و مفرغ میانی و جدید تعلق دارد (Stine, 1969: 260)، از جمله این محوطه‌ها است. سایر محوطه‌های مس‌وسنگ و مفرغ که در بررسی گاف به آن‌ها اشاره شده است، چیازرگران و چیاسیاه است که مربوط به مس‌وسنگ میانی و جدید و عصر مفرغ میانی و جدید هستند و به عنوان محوطه‌های اوروکی شناسایی می‌کند (Goff, 1971: 140).

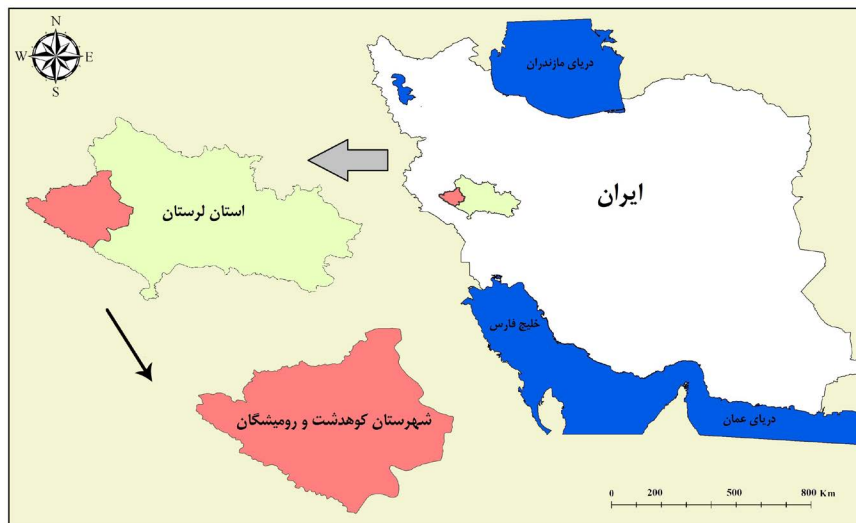
دشت کوهدشت در عصر مفرغ

کاوش‌های واندنبرگ در قبرستان‌های دم‌گرپرچینه، وُرکبود و گل‌نثار و بان‌شُرمه (Vanden Berghe, 1975a, 1975b, 1973: 208; Hearinck & Overlaet, 2008 & 2006) ما را با دو مرحله‌ی عصر مفرغ قدیم I و بقایای سفالی این قبور قابل قیاس با نمونه‌های یافت شده در میانرودان و هم‌زمان با سلسله‌های قدیم II و III هستند (Vanden Berghe, 1968: 56) و کاوش قبرستان‌های داروند، سردنت (Vanden Berghe, 1973: 208) ما را با عصر مفرغ قدیم II که بقایایی قابل قیاس با نمونه‌های آکدی تا اور III در میانرودان و خوزستان است، آشنا کرد (Carter, 1984: fig 10). کاوش‌های غار کنجی نیز شواهدی از عصر مفرغ قدیم و احتمالاً هم‌زمان با سلسله‌های II و III (۲۶۰۰-۲۷۰۰ ق.م.) در دشت خرم‌آباد را نشان می‌دهد (Emberlin et al., 2002: 49). محوطه‌های عصر مفرغ کوهدشت توسط استین در سال ۱۹۳۶ م. (Stein, 1940) و گاف در سال ۱۹۶۳ م. (Goff, 1966, 1971, 1980) مورد

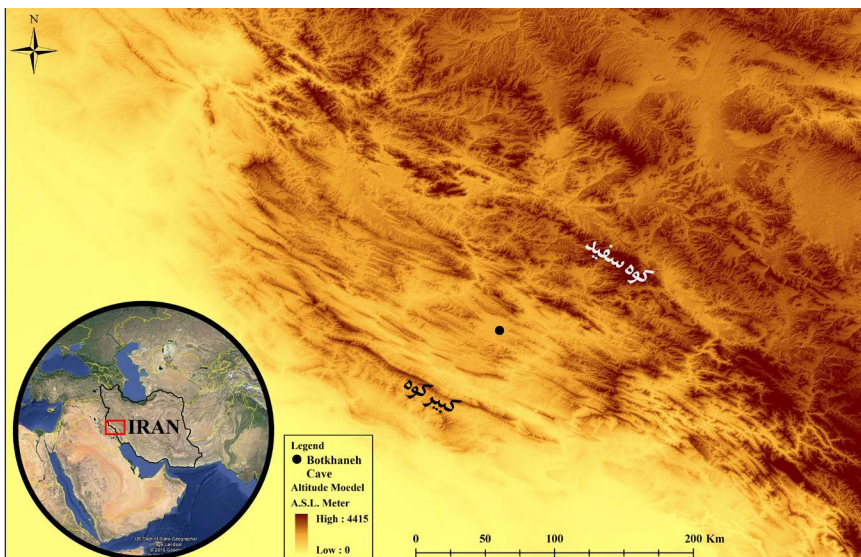
بررسی قرار گرفته است و در کاوش محوطه‌هایی چون چیاپهن در سال ۱۹۳۶ م. (Stein, 1940: 261) و سرخ‌دُم در سال ۱۹۳۸ م. (Schmidt, 1938 & Dayson, 1973) که به ترتیب توسط استین و اشمیت کاوش شده بودند، شواهدی از عصر مفرغ میانی و جدید به دست آمده است. شواهد عصر مفرغ میانی و جدید غار بتخانه از این نظر دارای اهمیت هستند که شاخصه‌ی عصر مفرغ میانی و جدید توسعه‌ی یکجانشینی و افزایش شمار محوطه‌ها، هم از نظر تعداد و هم از نظر وسعت است (Henrickson, 1984, 1986, 2011). گاهنگاری دوره‌ی گودین III در تپه‌ی گودین براساس منابع تاریخی میانرودان و سپس تسلسل فرهنگی دشت خوزستان تنظیم شده است و سفال‌های این دوره ارتباطات فرهنگی با این مناطق را تأیید می‌کنند. بر این اساس با پایان گودین IV:1a1 در حدود ۲۷۰۰ ق.م. (Potts, 2013: 207 & Rothman & Badler, 2011)، گودین III در بازه زمانی ۲۶۰۰-۱۴۰۰ ق.م. قرار می‌گیرد (Henrickson, 1985: 570). فاز ششم گودین III از ۲۶۰۰-۲۳۰۰ ق.م.، فاز پنجم گودین III از ۲۱۵۰-۲۲۵۰ ق.م. را در فاز چهارم گودین III نیز پس از یک وقفه‌ی صدوپنجاه ساله، ۲۱۰۰-۲۰۰۰ ق.م. را دربر می‌گیرد (Henrickson, 1986). در این میان با توجه به اندک بودن شواهد مربوط به فاز سوم گودین III، مدت زمان مشخصی برای آن قابل شناسایی نیست. شاید بتوان گفت شاخص‌ترین فاز دوره‌ی گودین III، فاز دوم این فرهنگ است که علاوه بر اوج همگونی فرهنگی در زاگرس، شواهدی مبتنی بر توسعه‌ی اقتصادی گسترده و شکل‌گیری سازمان‌های سیاسی یکپارچه در زاگرس مرکزی آشکار می‌کند (Henrickson, 1984 & Henrickson, 2011: 210). هرچند در گاهنگاری عصر مفرغ میانی و جدید زاگرس مرکزی کاوش‌های گودین اساس گاهنگاری است، اما به دلیل عدم تاریخ‌گذاری مطلق از توالی گودین III بهتر است آغاز عصر مفرغ میانی را در زاگرس مرکزی را از اواسط هزاره‌ی سوم ق.م. در نظر گرفت (Renette, 2016: 52).

غار بتخانه

غار بتخانه در عرض جغرافیایی ۳۷°۲۱′۹۹″ و طول جغرافیایی ۷۵°۸′۲۱″، ۵۶۹ متر ارتفاع ۱۵۰۰ متری از سطح آب‌های آزاد، در ۲۱ کیلومتری جنوب شرقی شهر کوهدشت و در کوه گردل کوه یا دم‌چهر واقع است. نزدیک‌ترین روستا به این غار، آبادی «دم‌چهر یا قرعلیوند» در پنج کیلومتری غرب غار قرار گرفته است (تصویر ۱). این غار در غرب استان لرستان و در جنوب دشت کوهدشت و مشرف بر دشت است (تصویر ۲). دهانه‌ی این غار به سمت شرق قرار گرفته و چشم‌انداز گسترده‌ای را در اختیار ساکنین غار قرار می‌دهد (تصویر ۳). دهانه‌ی غار نیز با عرض حدود سه متر و ارتفاع پنج متر تقریباً منطبق بر سطوح لایه‌بندی تشکیل شده است (تصویر ۴). غار بتخانه از دو بخش شمالی و جنوبی تشکیل شده که قسمت شمالی آن وسیع‌تر است. طول غار حدود ۲۰۰ متر و عرض آن به طور متوسط ۲۰ متر است (تصویر ۵). این غار دارای انواعی از استالاکتیت‌ها و استالاکمیت‌های کربناته است که برخی از آن‌ها چند ده متر ارتفاع دارند. از مشخصه‌های این غار وجود رسوبات فراوان درون غاری است که



تصویر ۱. موقعیت سیاسی شهرستان کوهدشت و رومیشگان در ایران و لرستان (ترسیم نقشه: سعید بهرامیان). ◀



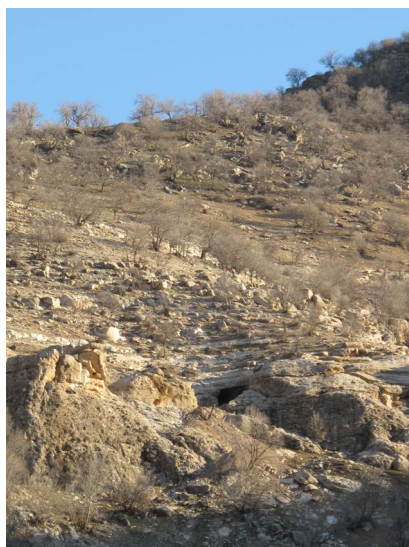
تصویر ۲. موقعیت قرار گیری غار بتخانه در زاگرس مرکزی (ترسیم نقشه: سعید بهرامیان). ◀

حجم بالای آن‌ها باعث محدود شدن دهانه‌ی غار شده است. غار بتخانه از مدخل تا انتهای آن روندی صعودی در ارتفاع و عرض داشته و در بلندترین نقطه که در انتهای غار واقع است و ارتفاع سقف به ۴۰ متر می‌رسد. شاید وجه تسمیه این غار را بتوان به قندیل‌ها و ستون‌های آهکی مرتفع و تنومند آن منسوب کرد که به شکل بت‌های ایستاده‌اند (تصویر ۶).

فصل نخست ساماندهی غار بتخانه براساس برنامه پیشنهادی سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری استان لرستان با هدف آزادسازی دهانه‌ی غار بتخانه انجام شد. جابه‌جای نهشته‌های درون غار توسط حفاران غیرمجاز (تصویر ۷) و همچنین گِل‌ولای ناشی از بارندگی و سیلاب‌های فصلی طی سالیان متمادی سبب مسدود شدن ورودی غار شده بود که امکان دسترسی به درون غار به سختی صورت می‌گرفت؛ بنابراین با برنامه‌ریزی صورت‌گرفته ۵۰ متر ابتدای آن تا حد امکان و بدون دخالت در نهشته‌های برجا انجام شد. یافته‌های سفالی به دست



▲ تصویر ۳. چشم‌انداز غار بتخانه و موقعیت محوطه‌ی سرخ‌دم‌لری در چشم‌انداز غار بتخانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).



▲ تصویر ۴. نمایی از ورودی غار بتخانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).

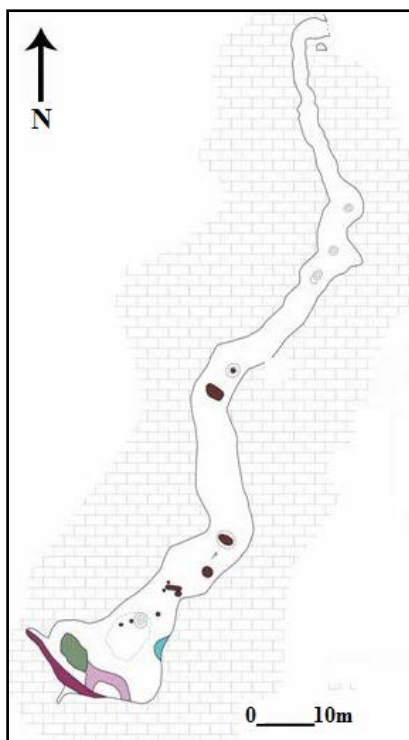
آمده از غار بتخانه مجموعه‌ای از قطعات شکسته‌ی ظروف سفالی هستند که در لایه‌های به هم ریخته و در میان خاک‌های کنده و جابه‌جا شده توسط افراد سودجو جمع‌آوری شده‌اند. این سفالینه‌ها باتوجه به ویژگی‌های ظاهری و تکنیک‌های ساخت و همچنین مقایسه‌ی نمونه‌های جمع‌آوری شده با دیگر گونه‌های به دست آمده از مناطق همجوار و دیگر بخش‌های فلات ایران به طور نسبی می‌توان گفت سفالینه‌های غاربتخانه در طیفی از سفالینه‌های مس‌وسنگ متأخر، عصر مفرغ، عصر آهن، دوره‌ی تاریخی اشکانی و احتمالاً ساسانی تعلق دارند.

یافته‌های فرهنگی

از یافته‌های باستان‌شناختی غار بتخانه می‌توان به قطعات شکسته‌ی سفال، اشیاء فلزی و قطعات شکسته‌ی ظروف شیشه‌ای اشاره کرد. یافته‌های سفالی به دست آمده از غار بتخانه مجموعه‌ای از قطعات شکسته‌ی ظروف سفالی هستند که در لایه‌های مضطرب و در میان خاک‌های کنده و جابه‌جا شده توسط افراد سودجو، جمع‌آوری شدند. این بقایا باتوجه به ویژگی‌های ظاهری و تکنیک‌های ساخت و همچنین مقایسه‌ی نمونه‌های جمع‌آوری شده با دیگر نمونه‌های به دست آمده از زاگرس مرکزی، دربرگیرنده‌ی بازه‌ی زمانی از اواخر هزاره‌ی چهارم ق.م. تا دوره‌ی اشکانی است که در این مجال باتوجه به اهمیت موضوع، تنها به یافته‌های دوره‌ی مس‌وسنگ جدید و عصر مفرغ خواهیم پرداخت.

از مجموعه سفال‌های به دست آمده از غار بتخانه، تعداد معدودی سفال که به نظر می‌رسد به دوره‌ی مس‌وسنگ متأخر تعلق دارند، به دست آمده است. این یافته‌ها، رنگ سطح آن‌ها نخودی و نارنجی و رنگ خمیرمایه‌ی آن‌ها نارنجی، نخودی و خاکستری است. سطح سفال‌ها دارای پوشش گلی غلیظ است. در خمیرمایه‌ی سفال‌ها کانی و کاه به کار رفته است. از نظر ساخت، سفال‌ها دست‌ساز و پخت آن‌ها کامل است. در میان سفال‌ها به جز دو قطعه بدنه‌ی منقوش، مابقی یافته‌ها ساده و فاقد نقش هستند. یکی از این سفالینه‌ها دارای پوشش گلی قرمز و سطح داخلی آن با اثر انگشت منقوش شده است و دیگری سطح آن دارای پوشش به رنگ قهوه‌ای و سطح بیرونی آن با اثر انگشت به رنگ سیاه تزیین شده است. رنگ سطح سفال‌ها به رنگ نخودی، نارنجی، خاکستری و خمیرمایه‌ی سفال‌ها در همان طیف است. در خمیرمایه‌ی سفال‌ها ذرات شن و ماسه‌ی دانه‌ریز و درشت، و به ندرت در برخی از آن‌ها ذرات آهک به کار رفته است. تعدادی از سفال‌ها از لحاظ پوشش، دارای پوشش گلی رقیق هستند و در برخی از گونه‌های سفالی پوشش گلی سفید رنگ غلیظ سطح بیرونی سفال را پوشانده است. علاوه بر پوشش گلی، سه قطعه از سفال‌ها دارای پوشش گلی قرمز هستند. از میان این سفال‌ها تنها یک قطعه کاسه‌ی لبه‌وار ریخته به چشم می‌خورد.

سفال‌های عصر مفرغ غار بتخانه شامل نخودی در طیف‌های مختلف، نارنجی، قهوه‌ای و قرمز و رنگ خمیره‌ی آن‌ها در همان طیف است. در خمیرمایه‌ی سفال‌ها، ذرات شن و ماسه‌ی دانه‌ریز و درشت به کار رفته است. تعدادی از این سفال‌ها دارای



▲ تصویر ۵. نقشه‌ای از برش مقطع غار بتخانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).

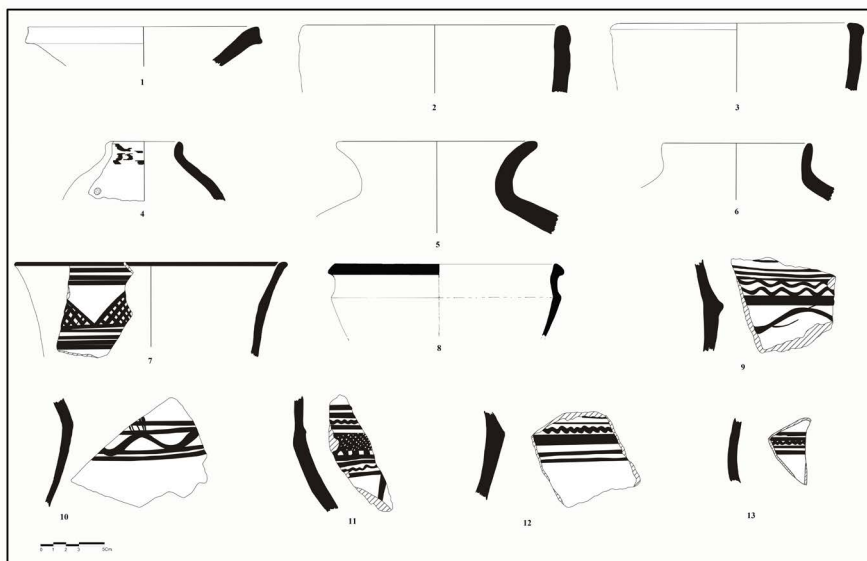
پوشش گلی رقیق و برخی از آن‌ها پوشش گلی سفید رنگ غلیظ دارند که بر سطح پوشش، نقوش هندسی به رنگ‌های قرمز و سیاه نقش شده است. پخت تعدادی کامل و بافت آن‌ها فشرده و مستحکم است و تعدادی پخت آن‌ها ناقص و بافتی تُرد و شکننده دارند. از نظر ساخت، تعدادی از سفال‌ها چرخ‌ساز و برخی دیگر از آن‌ها دست‌ساز هستند. سفال‌های عصر مفرغ بتخانه با نقوش هندسی، شامل باندهای افقی دو خطی، خطوط موج، نوارهای ترسیم شده بر روی لبه، خطوط مورب کوتاه، لوزی‌های متقاطع، که تمامی آن‌ها به رنگ سیاه، قرمز و قهوه‌ای بر زمینه‌ی نخودی، نارنجی و قرمز ترسیم شده‌اند (تصویر ۸ و جدول ۱). در میان خاک‌های جابه‌جا شده ناشی از حفاری‌های غیرمجاز، در اولین فصل ساماندهی غار بتخانه به همراه یافته‌های سفالی، حجم زیادی از بقایای استخوانی مربوط به انسان و گونه‌های مختلف حیوانی به دست آمد که از این میان، گونه‌های حیوانی بیشتری حجم را شامل می‌شود. در این میان بقایای استخوان انسانی بسیار اندک است و با توجه به حفاری‌های غیرمجاز نمی‌توان از ساختار اولیه‌ی آن‌ها اطلاعات بیشتری کسب کرد. بقایای استخوانی شناسایی و جمع‌آوری شده‌ی غار بتخانه، شامل گونه‌های مختلف حیوانی از قبیل: بز، گوسفند، اسب، خر، گاو و خرگوش است. در میان بقایای استخوانی، دندان‌ها و قطعات شکسته و خورد شده، بیشترین حجم را شامل می‌شوند. دندان‌های شناسایی شده در میان استخوان‌های غار بتخانه به انسان و خرگوش، گراز، گوسفند، جوجه تیغی، گورکن و گونه‌ی اسب‌سانان تعلق دارد. در این زمینه باید پژوهش بیشتری در جهت شناخت دقیق و علمی آن‌ها انجام گیرد. از دیگر یافته‌های استخوانی غار بتخانه، می‌توان به وجود استخوان گاوهای نسبتاً جوان، گوزن، لاک‌پشت و خرگوش اشاره داشت که در میان گونه‌های ذکر شده حجم استخوان‌های خرگوش به نسبت بیشتر از گونه‌های دیگر است (تصویر ۹).



▲ تصویر ۶. نمایی از رسوبات آهکی موجود در غار بتخانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).



▲ تصویر ۷. بقایایی از حفاری‌های غیرمجاز در غار بتخانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).



تصویر ۸. طرح سفال‌های غار بتخانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).

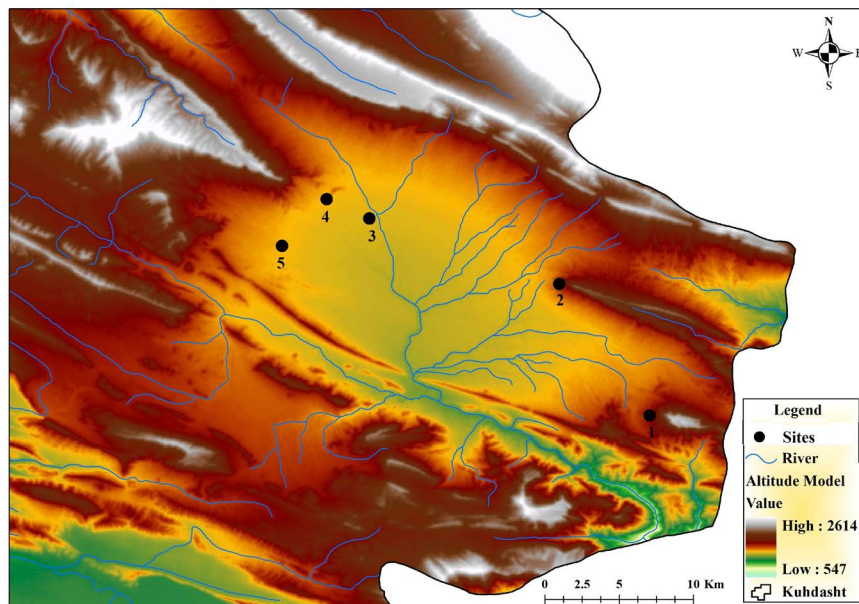
جدول ۱. جدول مقایسه‌ی سفال‌های غار بتخانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).

ردیف	نوع قطعه	توصیف: رنگ خمیره، رنگ پوشش، آمیزه، شیوه ساخت، کیفیت ساخت، میزان حرارت، تزئینات	دوره	مقایسه
۱	لبه	نخودی، نخودی، گیاهی و کانی، دست ساز، خشن، کافی	اوروک جدید	(Stein, 2001: Fig 8.6, D)
۲	لبه	خاکستری (سیاه)، خاکستری، گیاهی و کانی، دست ساز، ترد و خشن، پخت ناقص، شیار فرورفته افقی روی شانه	مس‌وسنگ جدید	(Goff, 1971: Fig 7-11)
۳	لبه	قهوه‌ای، قهوه‌ای، گیاهی و کانی، دست ساز، ترد و خشن، پخت ناقص	مس‌وسنگ جدید	(Goff, 1971: Fig 6-34)
۴	لبه	خاکستری، خاکستری، کانی، دست ساز، متوسط، کافی	مس‌وسنگ جدید	(Goff, 1971: Fig 3-38)
۵	لبه	نارنجی، نارنجی، گیاهی و کانی، دست ساز، بافت فشرده، کافی	مفرغ قدیم	(Hearinck, 2011: Pl 19-4; Hearinck & Overlaet, 2008: Pl 22-140)
۶	لبه	نخودی، نخودی، گیاهی و کانی، دست ساز، ترد و خشن، پخت ناقص	مفرغ قدیم	(Hearinck and Overlaet, 2008: Pl 30-6)
۷	لبه	قرمز، قرمز، کانی، چرخ ساز، بافت متراکم و فشرده، کافی، نقوش هندسی تک رنگ سیاه	گودین ۵:۶:۳	(Henrickson, 1984: Fig. 86)
۸	لبه	نخودی، نارنجی، کانی، چرخ ساز، بافت فشرده، کافی	گودین ۵:۶:۳	(Henrickson, 1984: Fig. 84. 4)
۹	بدنه	نخودی، نخودی، کانی، چرخ ساز، متوسط، کافی، نقوش هندسی تک رنگ سیاه	گودین ۵:۶:۳	(Henrickson, 1984: Fig. 98)
۱۰	بدنه	نخودی، نخودی، کانی، چرخ ساز، متوسط، کافی، نقوش هندسی تک رنگ سیاه	گودین ۴:۳	(Henrickson, 1984: Fig. 110.1)
۱۱	بدنه	نارنجی، نخودی، کانی، چرخ ساز، متوسط، کافی، نقوش هندسی تک رنگ سیاه	گودین ۴:۳	(Henrickson, 1984: Fig. 132)
۱۲	بدنه	قهوه‌ای، نخودی، کانی، چرخ ساز، متوسط، کافی، نقوش هندسی تک رنگ سیاه	گودین ۲:۳	(Henrickson, 1984: Fig. 137. 16)
۱۳	بدنه	نخودی، نخودی، کانی، چرخ ساز، متوسط، کافی، نقوش هندسی تک رنگ سیاه	گودین ۲:۳	(Henrickson, 1984: Fig. 136 and 137)



▲ تصویر ۹. برخی از بقایای استخوانی یافت شده از غار بتخانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).

► تصویر ۱۰. غار بتخانه و محوطه‌های کلیدی دشت کوه‌دشت، ۱- غار بتخانه، ۲- سرخ‌دم‌لری، ۳- چیا پهن، ۴- چیا زرگران، ۵- چیا سیاه (نگارندگان، ۱۳۹۵).



بحث و تحلیل

در اواخر هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد شکل‌گیری محوطه‌های وسیع در سطح محلی و وجود بقایای فرهنگی میان‌رودانی، مانند سفال لبه‌واریکته، ارتباط گسترده‌ی دشت‌های میان‌کوهی زاگرس مرکزی را با میان‌رودان نشان می‌دهد (Rothman, 2001)؛ هرچند به نظر می‌رسد کاربری یافته‌های فرهنگی منتسب به میان‌رودان در

زاگرس مرکزی نسبت به میانرودان متفاوت باشد (Rothman & Badler, 2011). این ارتباطات منجر به تأثیرات و تأثراتی در هر دو منطقه شده، به طوری که رواج سفال‌های منقوش در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد در زاگرس را متأثر از میانرودان عنوان کرده (Goff, 1971: 149) و رواج فرم‌های رایج در ارتفاعات زاگرس در میانرودان را متأثر از زاگرس ارزیابی می‌کنند (Rothman & Badler, 2011: 87). با توجه به حضور یک قطعه سفال لبه‌واریخته در غار بتخانه می‌توان تاریخ‌گذاری نسبی تهتانی‌ترین لایه‌ی این غار را به اواخر هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد و هم‌زمان با گودین VI:1 یا همان LC5 نسبت داد (Rothman, 2001: 341)؛ اما به راستی و با این تفاسیر و با در نظر داشتن این نکته که احتمالاً این سفال متعلق به نهشته‌های برجا در این غار است، حضور یک قطعه سفال لبه‌واریخته در غار بتخانه چه تفسیری می‌تواند داشته باشد؟ آیا این غار محلی برای سکونت موقت افرادی از سرزمین‌های پست میانرودان و یا خوزستان بوده است؟ بهتر است در جواب به این سؤال نگاهی عمومی‌تر به پدیده‌ی حضور سفال لبه‌واریخته در زاگرس مرکزی داشته باشیم. آن‌چه از نتایج بررسی سفال لبه‌واریخته در زاگرس مرکزی می‌دانیم، برخلاف سایر مناطق همجوار میانرودان، بیانگر استفاده این سفال‌ها توسط میانرودانی‌ها در زاگرس مرکزی نیست (Rothman & Badler, 2011; Badler, 2002)؛ برخلاف آن‌چه پیرامون بنای بیضی گودین VI:1 که به عنوان یک بنای اوروکی مطرح می‌شد (Young & Levin, 1974)، تنها برخی از بقایای این بنا متأثر از فرهنگ‌های میانرودانی بودند و به احتمال ساکنین محلی مرتبط با میانرودان داشته است (Rothman & Badler, 2011: 113). با توجه به یافت چنین بقایای فرهنگی در محوطه‌های دشت کوهدشت نیز به نظر می‌رسد چنین رهیافتی قابل پیگیری باشد؛ اما آیا جوامع کوچ‌رو از سفال‌های لبه‌واریخته استفاده می‌کردند؟ در جواب این سؤال نیز باید به میزان رواج سفال لبه‌واریخته در میان ساکنین دشت‌های میان‌کوهی زاگرس مرکزی که بخشی از آن‌ها را جوامع کوچ‌رو تشکیل می‌داده‌اند، جستجو کرد. در دشت کنگاور با توجه به وجود محوطه‌ی بزرگ گودین از میان ۳۶ محوطه‌ی گودین VI تنها از بقایای سطحی چهار محوطه‌ی سفال‌های لبه‌واریخته شناسایی شد (Young, 2004). به نظر می‌رسد سفال لبه‌واریخته به عنوان شاخصه‌ای برای حضور فرهنگ اوروک در زاگرس مرکزی رواج گسترده‌ای در دشت‌های میان‌کوهی زاگرس نداشته است و ساکنین محوطه‌هایی معدود از آن‌ها استفاده می‌کردند. با توجه به وجود محوطه‌های نسبتاً وسیع در دشت کوهدشت، مانند چیا پهن، چیا زرگران و چیا سیاه که بقایای فرهنگی اوروکی را نیز دارند (Goff, 1971: 140)، احتمالاً ساکنین این غار نیز در ارتباط با چنین محوطه‌هایی در دشت کوهدشت باشند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، پیرامون نیمه یکجانشینی در زاگرس مرکزی نظرات متعددی وجود دارد، اما به نظر می‌رسد باتوجه به شواهد موجود، ساکنین این غار در اواخر هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد را نه کوچ‌روهای عشایر و چراگرد، بلکه چوپانان یا چراگردان کشاورزی بدانیم که ارتباط مستقیمی با برخی از استقرارگاه‌های بزرگ مرکز دشت داشته‌اند (Abdi, 2003: 400). این چوپانان متناسب با تعداد دام‌های

گله و مراتع در دسترس از روستای محل سکونت دور و گله را به چرای می‌بردند، چنین راهبردی هنوز هم در جوامع امروزی روستایی قابل مشاهده است (Dahl & Hjort, 1976). چنین رهیافتی برای عصر مفرغ غار بتخانه نیز پیشنهاد می‌شود. با توجه به بررسی یافته‌های غار بتخانه می‌توان دریافت که در طول عصر مفرغ قدیم از این غار برای سکونت موقت استفاده می‌شده است. استفاده از این غار به منظور سکونت موقت در عصر مفرغ میانی و جدید با توجه به یافته‌های سفالی در عصر مفرغ میانی و جدید تداوم داشته است. سفال‌های فازهای گودین III:4, III:5,6 و نیز III:2 را می‌توان در میان بقایای عصر مفرغ مشاهده کرد. همان‌طور که گفته شد یکی از بارزترین شاخصه‌های عصر مفرغ میانی و جدید در زاگرس مرکزی هم‌گونی و گسترش فرهنگی است که در این دوره در زاگرس مرکزی می‌توان مشاهده کرد (Henrickson, 1984). بررسی دوره‌ی سوم استقرار در گودین و حوزه‌ی دره‌ی کنگاور محققین را به نتایجی مهم پیرامون پیشرفت‌های اجتماعی-اقتصادی و سیاسی در دو سطح استقرار و منطقه‌ای سوق داده است (Henrickson, 2011: 211). افزایش روستاهای یکجانشین کشاورز و دامپرور در دشت‌های میانکوهی شواهدی از رواج یکجانشینی در زاگرس مرکزی را نشان می‌دهد، به‌طوری‌که در دشت‌هایی مانند کنگاور (Young, 2004)، سرفیروزآباد کرمانشاه (میرقادر، ۱۳۹۲)، ماهیدشت (Levine, 1974) و نیز کوه‌دشت (Goff, 1971) شاهد افزایش محوطه‌هایی در مرکز دشت و در نزدیکی منابع آب دائم هستیم که بیانگر این نکته است که رواج الگوهای معیشتی مبتنی بر کشاورزی در این دوره در زاگرس مرکزی به اوج خود رسیده است (Henrickson, 2011). در کنار توسعه‌ی کشاورزی و دامپروری در این دوره الگوی معیشتی نیمه‌یکجانشینی نیز به حیات خود ادامه می‌دهد. چنین پدیده‌ای را می‌توان با مشاهده‌ی استقرارهای هزاره‌ی چهارم - اواسط هزاره‌ی دوم قبل از میلاد دشت کوه‌دشت به عنوان محوطه‌های استقرار و نیز یافته‌های غار بتخانه به عنوان یک محل سکونت موقت مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که پیرامون این غار و ساختار فرهنگی زاگرس مرکزی و به‌ویژه دشت کوه‌دشت بحث شد، غار بتخانه به واسطه‌ی وجود بقایای فرهنگی از اواخر هزاره‌ی چهارم تا اواسط هزاره‌ی دوم قبل از میلاد، به احتمال دارای ساکنینی بوده که از الگویی نیمه‌یکجانشین پیروی می‌کرده‌اند. بقایای استخوانی این غار نیز می‌تواند سرنخ‌های مهمی در این زمینه برای ما آشکار سازد که البته مطالعه‌ی بیشتر بروی بقایای استخوانی لازمه‌ی آن است؛ از سوی دیگر، دشت کوه‌دشت در همین دوره دارای محوطه‌های یکجانشین مهمی بوده است که احتمالاً با این غار ارتباطی تنگاتنگ داشته‌بودند (تصویر ۱۰). نکته‌ی مهمی که باید به آن توجه کرد این است که این غار تداوم سکونت موقت در دوره‌هایی را در زاگرس مرکزی به ما نشان می‌دهد که زاگرس مرکزی به دلیل گسترش ارتباط با دشت‌های پست میانرودان در حال تجربه‌ی فرایندهای پیچیده اجتماعی است که از سده‌ها قبل‌تر در میانرودان

طی شده بود که در بقایای این غار نیز این ارتباطات با توجه به یافت سفال لبه‌واریخته می‌توان مشاهده کرد؛ همچنین، در چنین ساختاری ما تداوم استفاده از این غار را در هزاره‌ی چهارم قبل‌ازمیلاد و عصر مفرغ شاهد هستیم و پیشنهاد برای کاربری غار در طول عصر مفرغ نیز، مشابه دوره‌ی قبل، یعنی مس‌وسنگ جدید همان الگویی نیمه‌یکجانشین است که ساکنان آن رابطه‌ی تنگاتنگی با ساکنین محوطه‌های یکجانشین مرکز دشت دارد.

در پایان، اگرچه یافته‌های ما از لایه‌هایی مضطرب هستند، بقایای استخوانی مطالعه نشده‌اند و امکان انجام کاوش لایه‌نگاری وجود نداشته است، اما احتمالاً می‌توان بقایای این غار را نشانی از تداوم الگویی تحت‌عنوان «چوپانان کشاورز-چراگرد» در زاگرس مرکزی دانست. در این نمونه‌ی مطالعاتی، می‌توان وابستگی به روستا و محوطه‌های استقرار دائمی را درک کرد که حضور پُرنرنگی در این دشت در طول هزاره‌ی چهارم تا اواسط هزاره‌ی دوم قبل‌ازمیلاد دارند.

سپاسگزاری

در پایان، نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از تمامی کسانی که در فرآیند این پژوهش یاری‌گر بودند، تشکر نمایند. همچنین از آقای سعید بهرامیان به دلیل تهیه‌ی نقشه‌ها تشکر می‌شود.

پی‌نوشت

۱. اولین فصل مطالعه و ساماندهی غار بتخانه در دی‌ماه سال ۱۳۸۷ با پیشنهاد سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان لرستان طبق قرارداد شماره‌ی ۴۹۴۲-۱۴۹ به مدت یک‌ماه انجام گردید.

2. Nomad Pastoralists
3. Nomad Farmers
4. Transhumant agro-pastoralists

کتابنامه

- ایزدپناه، حمید، ۱۳۶۳، *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، تهران: انتشارات آگاه
- شیشه‌گر، آرمان، ۱۳۸۴، «گزارش کاوش محوطه‌ی سرخ‌دم لکی، کوه‌دشت لرستان»، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری (منتشر نشده).
- عبدی، کامیار، ۱۳۸۹، «کاوش محوطه‌ی سرخ‌دم‌لری»، خرم‌آباد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان لرستان (منتشر نشده).
- مرادی، بابک، ۱۳۸۶، «بررسی باستان‌شناختی غار و پناهگاه‌های صخره‌ای کوه‌دشت»، خرم‌آباد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان لرستان (منتشر نشده).
- معتمدی، نصرت‌الله، ۱۳۶۸، «کاوش محدوده‌ی گورستان کمترلان و تپه‌ی چپاسبز رومشگان»، خرم‌آباد: مرکز اسناد اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان لرستان (منتشر نشده).

- معتمدی، نصرت‌الله، ۱۳۷۹، «کاوش باستان‌شناختی محوطه‌ی سرخ‌دم لکی»، تهران: مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور (منتشر نشده).

- میرقادری، محمد امین، حسینی، سیده پرستو، علی بیگی، سجاد، و نیکزاد، میثم، ۱۳۹۲، «تحلیل الگوهای استقراری عصر مفرغ میانی و جدید دشت سرفیروزآباد در جنوب کرمانشاه، غرب زاگرس مرکزی»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۱، صص: ۱۲۷-۱۴۳.

- Abdi, K., 2003, "The Early Development of Pastoralism in The Central Zagros Mountains". *Journal of World Prehistory* 17(4): 398-448.

- Abdi, K., Nokandeh, G. Azadi, A. Biglari, F. Heydari, S., Farmani, D. Rezaii, A. and Mashkour, M., 2002, "A Middle Chalcolithic Mobile Pastoralist Camp-Site in the Islamabad Plain, West Central Zagros Mountains, Iran". *Iran* XL. Pp: 43-74

- Alden, John R., 2015, "Book Review of the Nomadism in Iran: From Antiquity to The modern era". Antiquity Publications Ltd.

- Alden, John R., 2009, "The Kur River Basin in The Late 4th And 3rd Millennium BC: Ceramics, Settlement Systems, And Socio-Political Organization". Paper Presented at The Ancient Iran and Its Neighbours Conference, University of Cambridge, June 26-28. *JRA*

- Alizadeh, A., 2010, "The Rise of the Highland Elamite State in South-western Iran "Enclosed" or Enclosing Nomadism?". *Current Anthropology* LI (3).

- Badler, V. R., 2002, "A chronology of Uruk artifacts from Godin Tepe in Central Western Iran and its implications for the interrelationships between the local and foreign cultures", In: *Artifacts of Complexity*, N. Postgate (ed.), British School of Archaeology, Wiltshire, England: in Iraq. pp. 79-110.

- Carter, E., 1984, "Archaeology". In: Carter, E and Stopler (eds.). *Elam, Surveys of Polotical History and Archaeology (=Near Eastern Studies 25)*, Barkeley, Los Angeles: 103-230.

- Contenau, G. And Ghirshman, R., 1935, *Fouilles De Tepe Giyan*, Paris: P. Geuthner. Copenhagen, Denmark

- Cribb, R. L. D., 1991a, *Nomads and Archaeology*, Cambridge University Press, Cambridge, UK.

- Cribb, R. L. D., 1991b, "Mobile Villagers: The Structure and Organisation of Nomadic Campsites in The Near East", In Gamble, C. S. And Boismier, W. (eds.), *Ethnoarchaeological Approaches to Mobile Campsites: Hunter Gatherer and Pastoralist Case Studies*, International Monographs in Prehistory, Ethnoarchaeological Series 1: 371-393.

- Dahl, G. & Hjort, A., 1976, *Having Herds: Pastoral Herd Growth and Household Economy*, Stockholm: Department of Social Anthropology, Stockholm Studies in Social Anthropology.

- Edelberg, L., 1966-67. "Seasonal Dwellings of Farmers in North-Western Luristan". *Folk* 8-9: 373-401.

- Feilberg, C. G., 1944, *La Tente Noire*. *Ethnografisk Rakke* II, National-

musteets Skrifter, Copenhagen, Denmark.

- Goff, C., 1966, "New Evidence of Cultural Development in Luristan in the Late 2nd and Early First Millennia", Ph.D. Dissertation, Institute of Archaeology, University of London.

- Goff, C., 1976, "Excavations at BabaJan: The Bronze Age occupation", Iran XIV: 19-40.

- Goff, C., 1980, *An Archaeologist in the Making*, London.

- Goff, C. L., 1971, "Luristan Before the Iron Age", Iran IX: 131-152.

- Gopnik, H. And Rothman, M. S., 2011, *On The High Road, The History of Godin Tepe Iran*. Bibliotheca Iranica: Archaeology Art and Architecture Series 1: I-XVI.

- Hearinck, E., 2011, "Painted Pottery of the First Half of the Early Bronze Age (Late 4th-First Centuries of The 3rd Millennium BC) In Luristan, W-Iran". *Iranica Antiqua* 47: 55-106

- Hearinck, E. And Overlaet, B., 2008, *The Kalleh Nisar Bronze Age Graveyard in Pusht-I Kuh, Luristan (Luristan Excavation Documents VII)*, Acta Iranica XLVI, Leuven.

- Hearinck, E. And Overlaet, B., 2006, *Bani Surmah. An Early Bronze Age Graveyard in Pusht-I Kuh, Luristan (Luristan Excavation Documents VI)*, Acta Iranica XLIII, Leuven.

- Henrickson, R. C., 2011, "The Godin Period III Town". In: Hilary Gopnik and Mitchell S Rothman (eds.), *On The High Road: The History of Godin Tepe Iran*, Bibliotheca Iranica, Archaeology Art and Architecture Series 1: 209-282.

- Henrickson, R.C., 1984, "Godin Tepe, Godin III, And Central Western Iran, 2600-1500 B.C." Ph.D. Dissertation, Department of Near Eastern Studies, University of Toronto.

- Henrickson, R.C., 1985, "The Chronology of Central Western Iran 2600-1400 B. C". *American Journal of Archaeology* 89 (4): 569-581.

- Henrickson, R.C., 1986, "A Regional Perspective On Godin III Cultural Development in Central Western Iran". *Iran* 24: 1-55.

- Hole, F. (ed.), *The Archaeology of Western Iran: Settlement and Society from Prehistory To*

- Hole, F. 1974. "Tepe Tūlā'ī: An Early Campsite in Khuzistan, Iran", *Paléorient* 2/2: 219-37.

- Hole, F., 1978, "Pastoral Nomadism in Western Iran". In Gould, R. A. (ed.), *Explorations in Ethnoarchaeology*. University of New Mexico Press, Albuquerque: 127-167.

- Hole, F., 1979, "Rediscovering The Past in The Present: Ethnoarchaeology in Luristan, Iran. In Kramer, C. (ed.). *Ethnoarchaeology: Implications of Ethnography for Archaeology*, Columbia University Press, New York: 192-218.

- Hole, F., 1980, "The Prehistory of Herding: Some Suggestions from Ethnography". In Barrelet, M. T. (ed.). *L'Archéologie De l'Iraq Du D'Ebut De L'Epoque Néolithique A 333 Avant Notre Ère*, Editions De La Centre National De La Recherche Scientifique, Paris: 119-130.

- Hole, F., 1987, "Themes and Problems in Iranian Archaeology". In: Hole, F (ed.), *The Archaeology of Western Iran*. Smithsonian Series in Ar-

chaeological Inquiry Smithsonian Institution Press. Washington, D.C. London: 19-29

- Hornby, A. S., 1995. Oxford advanced Learners Dictionary of current English. Oxford university press.

- Howell, R., 1979, "Survey of the Malayer Plain". Iran XVII: 156-157.

- Le Breton, L. 1957. "The Early Periods at Susa: Mesopotamian Relations", Iraq 19: 79-124.

- Renette, S., 2015, "Painted Pottery from Al-Hiba: Godin Tepe Iii Chronology and Interactions Between Ancient Lagash and Elam", Iran 53: 49-63 (in press).

- Levine, L. And Young, C.T. 1986, "A Summary of the Ceramic Assemblages of the Central Western Zagros Form the Middle Neolithic to The Late Third Millennium B.C.", Colloquies Internationaux CNRS Prehistoire de La Mesopotamia 17-18-19 December 1984P.17 Editions Due CNRS: Paris.

- Levine, L.D., 1974, "Archaeological Investigations in The Mahidasht, Western Iran". 1975 Paléorient II (2): 487-490.

- Levine, L.D., 1976a, "The Mahidasht project", Iran XIV: 160-1.

- Levine, L.D. 1976b, "Survey in the province of Kermanshah, 1975: Mahidasht in the prehistoric and early historic periods", In: Bagherzadeh (ed.) Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Tehran: 284-97.

- Levine, L.D. And Mcdonald, M.A. 1977, "The Neolithic and Chalcolithic Periods in The Mahidasht". Iran XV: 39-50.

- Majidzadeh, Y. 1982. "Lapis Lazuli and The Great Khorasan Road". Paléorient VIII (1): 59-69.

- Meldgard, J. Mortensen, P and Thrane, H. 1964. "Excavations at Tepe Guran, Luristan". Acta Archaeologica 34: 97-133

- Mirghaderi, M. A. 2013, "New Evidence from The Middle and Late Bronze Age Settlements of the Western Central Zagros, Iran". Journal of Iranian Archaeology 3: 42-50

- Mortensen, I. D., 1993, Nomads of Luristan: History, Material Culture and Pastoralism in Western Iran (The Carlsberg Foundation's Nomad Research Project), Copenhagen, Rhodos International Science and Art Publishers, New York, Thames & Hudson.

- Niknami, K. A. & Askarpour, V. 2013, "A GIS Modeling of Prehistoric Site Distribution in The Sarfirouzabad Plain of Kermanshah, North Western Iran". International Journal of Heritage in The Digital Era 2(3):344-359.

- Oberlander, T., 1965, The Zagros Streams: A new Interpretation of Transverse Drainage in an Orogenic Zone, Syracuse Geographical Series No. 1, Syracuse University Press, New York.

- Petrie Cameron A., 2013, "Ancient Iran and Its Neighbours: Emerging Paradigms and Future Directions". In: Petrie Cameron A (ed.), Ancient Iran and Its Neighbours Local Developments and Long-Range Interactions in The Fourth Millennium B.C. British Institute of Persian Studies Archaeological Monographs Series III: 385-413

- Petrie Cameron A., 2013, "Summation and Discussion Led (Appendice C)": In: Petrie Cameron A (ed.), Ancient Iran and Its Neighbours Local Developments and Long-Range Interactions in The Fourth Millennium B.C.

British Institute of Persian Studies Archaeological Monographs Series III: 449-459

- Potts, D. T., 2013, "Tracing Nomadism's Development in Iran", ISAW Newsletter 9: 10-11.

- Potts, D. T., 2014, *Nomadism in Iran: From Antiquity to The Modern Era*. New York: Oxford University Press.

- Rothman, M. S. & Badler, V. R., 2011, "Contact And Development In Godin Period VI". In: Hilary Gopnik and Mitchell S Rothman (eds.), *On The High Road: The History of Godin Tepe Iran*, Bibliotheca Iranica, Archaeology Art and Architecture Series1: 67-139.

- Rothman, M. S., (ed.), 2001, *Uruk, Mesopotamia and its Neighbors: Cross-cultural Interaction in the Era of State Formation*, Santa Fe, NM: School of American Research Press.

- Schmidt, E., 1940, *Flights Over Ancient Iran*, Chicago: University of Chicago.

- Stein, M. A., 1940, *Old Routes of Western Iran*, London.

- Thrane, H., 1964, "Archaeological investigations in Western Luristan. Preliminary report of the second Danish archaeological expedition to Iran", *Acta Archaeologica* 35: 153-69.

- Vanden Berghe, L., 1973. "Excavation in Lorestan, Kaleh Nisar". *Bulletin of Asia Institute* III: 25-26

- Vanden Berghe, L., 1975a, "Fouillies au Luristanla Nécropole de Dum Gar Parchineh". In: Bagherzadeh (ed.) *Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, Tehran: 45-62

- Vanden Berghe, L. 1975b. "la Nécropole de Dum Gar Parchineh". *Archaeologia* LXXIX: 46-61

- Weeks, L.R., Petrie, C.A. & Potts, D.T., 2010, "Ubaid related-related? The "blackon-buff" ceramic traditions of Highland Southwest Iran", In: *Beyond The 'Ubaid, Transformation and Integration in The Late Prehistoric Societies of The Middle East*, R.A. Carter, and G. Philip (eds) *Studies In Ancient Oriental Civilization Series*, Oriental Institute of The University of Chicago, Chicago. pp. 247-78.

- Wright, H. T., 1987, "The Susiana Hinterlands During the Era of Primary State Formation". In: Hole, F (ed.), *The Archaeology of Western Iran*. Smithsonian Series in Archaeological Inquiry Smithsonian Institution Press. Washington, D.C. London: 141-155.

- Young, C.T. Jr., 1969, "The Chronology of the Late Third and Second Millennia in Central Western Iran as Seen from Godin Tepe", *American Journal of Archaeology* 73 (3): 287-291.

- Young, T.C. Jr. & Levine, L. D., 1974, *Excavations of The Godin Project: Second Progress Report*, Toronto, Royal Ontario Museum, Art and Archaeology Occasional Paper 26.

- Young, T.C. Jr. & Smith, P. E. L., 1966. "Research in The Prehistory of Central Western Iran", *American Association for The Advancement of Science* 153 (3734): 386-391.

- Stein, G., 2001, "Indigenous Social Complexity at Hacinebi (Turkey) and The Organization of Uruk Colonial Contact". In: Mitchel Rothman, *Uruk Mesopotamia and its Neighbors*. School of American Research, Pp: 265-307.